

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دیوید استاکمن*
برگردان: دانش و امید
فرستنده: علی مشرف
۱۶ مارچ ۲۰۲۲

آقای «ایکس» در قبر خود می‌لرزد!



جورج کنان هشدار داده بود که گسترش ناتو، همین پیامدها را خواهد داشت

یک یادآوری کوتاه

چنانچه در معرفی نویسنده دیده می‌شود، استاکمن در واقع مردی سرد و گرم چشیده در نظام امپریالیستی ایالات متحده آمریکا است و گرچه تلاش‌های مطبوعاتی سال‌های اخیر او بر محور انتقاد از سیاست‌های کلان آمریکا است، با این حال به نظر می‌رسد که نوک تیز انتقادهایش به سمت حزب جمهوری‌خواه آمریکا و نگاهش به حزب دمکرات به نوعی تیری‌جویانه باشد. اما اگر سوابق و وابستگی‌های حزبی «نئوکان»‌های وابسته به مجتمع صنعتی نظامی آمریکا را در ساختار کنونی قدرت آمریکا جست و جو کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که مرز حزبی – به معنای تعلق به یک حزب خاص- بین آنها وجود ندارد. برای نمونه می‌توان به جنگ‌های سه دهه اخیر اشاره کرد و به یاد آورد که بمباران و تجزیه یوگسلاوی در دوره بیل کلینتن دمکرات، با جنگ‌های مثلاً ضدتروریسم جورج بوش جمهوری‌خواه در عراق و افغانستان ادامه پیدا کرد و بعد سلف وی بارک اوباما کارهای ناتمام او را در لیبیا، سودان، سوریه، یمن و ... پی گرفت، و اتفاقاً ترمپ جمهوری‌خواه، به عکس آغازگر جنگی نبود.

تذکر این نکته نیز ضروری است که ترجمه و ارائه این مقاله به معنای تأیید مواضع نویسنده نیست، بلکه هدف آشنائی با دلایل پشت پرده سیاست خارجی ایالت متحده از نگاه دست‌اندرکارانی است که با واقع‌بینی بیشتر به مسایل نگاه می‌کنند.

(دانش و امید)

اکنون ما در رابطه با اوضاع اوکراین سخت به عزا نشستیم. چنان سخت که در جنجال خبری ۲۴ ساعته هفت روز هفته، هیچ فرصتی به یادآوری چگونگی معماری ستون‌پایه‌های وضعیت کنونی داده نمی‌شود.

بگذارید رک و راست بگویم. شرایط پیچیده کنونی هیچ ربطی به حاکمیت قوانین بین‌المللی یا حق حاکمیت مرزهای ملی یا گسترش دموکراسی؛ و مطمئناً حتی هیچ نوعی از تهدید از راه دور برای صلح و امنیت سرزمین امریکا از جانب روسیه ندارد.

به عکس، همه‌چیز به پائیز ۱۹۹۱ باز می‌گردد، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی سابق از صفحات تاریخ محو شد، اما مجتمع نظامی صنعتی مستقر در واشنگتن از پذیرش بی‌سر و صدای پایان داستان امتناع ورزید؛ و در عوض، خود را به عنوان پولیس در اقصی نقاط کره زمین جا زد چنان که انگار حتی جنگ سرد پایان نیافته است، و در خلأ به وجود آمده از نابودی اتحاد شوروی، شروع به گسترش هژمونی خود بر اقمار، متحدان و هم‌پیمانان سابق آن کرد.

در این میان نادرست‌ترین پروژه‌ها، ادامه گسترش ناتو به بسیاری از کشورهای سابق پیمان وارسا بود. وقتی در سال ۱۹۹۸، سنا پیمان پذیرش سه عضو اول جدید - پولند، هنگری و جمهوری چک - را تصویب کرد، تام فریدمن، ستون‌نویس نیویورک تایمز احساس کرد نیاز دارد تا از نظر تنها فرد عاقل امریکا درباره این موضوع مطلع شود.

بله، اشاره ما به جورج اف. کنان افسانه‌ای است که در دوران ستالین سفیر امریکا در روسیه بود و نویسنده مقاله مشهور با امضای «ایکس (X)» (سال ۱۹۴۷ در «فارین افرز») بود و بعدها نیز مفاد سیاست خارجی ایالات متحده درباره «مهار» شوروی را تنظیم کرد که در سال ۱۹۴۹ به سند پایه برای تشکیل ناتو تبدیل شد.

نیازی به گفتن نیست که آنچه کنان پیر آن سال‌ها پس از گوش سپردن به ستون‌نویس جوان آن زمان نیویورک تایمز گفت همانی است که پژواکش به معنای واقعی کلمه تا امروز باقی است. کنان عملاً آستانه جنون‌آمیز جنگ امروز با روسیه را پیش‌بینی کرده بود. آقای کنان از خانه خود در پرینستون این طور پاسخ داد:

«به نظر من، این آغاز یک جنگ سرد جدید است. من فکر می‌کنم روس‌ها به تدریج واکنش‌های نامطلوبی نشان خواهند داد و بر سیاست‌های آنها تأثیر خواهد گذاشت. به نظر من این اشتباه غم‌انگیزی است. هیچ دلیلی برای این کار وجود ندارد. هیچ‌کس، دیگری را تهدید نمی‌کند. گسترش [ناتو] موجب لرزیدن اجساد بنیانگذاران این کشور در قبرهایشان می‌شود. ما برای محافظت از کشورهای امضاء داده‌ایم که جداً و واقعاً به هیچ روی نه منابع و نه میل انجام چنین کارهایی را داریم. [گسترش ناتو] اقدامی بدون فکر از طرف سیاستمدارانی در سنا بود که هیچ اطلاع درستی از امور خارجی ندارد.»

آقای کنان که در ایجاد ناتو مشارکت داشت و مقاله با امضای ایکس (X) او در سال ۱۹۴۷ در مجله فارین افرز، سیاست مهار جنگ سرد امریکا را برای ۴۰ سال توضیح می‌داد، افزود: «آنچه مرا آزار می‌دهد این است که چقدر مذاکرات سنا سطحی و بی‌مایه بود. من به ویژه از اشاره به روسیه به عنوان کشوری که خود را برای حمله به اروپای غربی می‌کشد، ناراحتم. آیا مردم نمی‌فهمند؟ اختلاف ما در جنگ سرد با رژیم کمونیستی شوروی بود و حالا ما به همان مردمی پشت می‌کنیم که بزرگترین انقلاب بدون خونریزی تاریخ را برای امحای رژیم شوروی به انجام رساندند. دموکراسی روسیه اگر از دموکراسی کشورهای امضاء داده‌ایم که اکنون ما برای دفاع در مقابل روسیه به آنها امضا داده‌ایم، پیشرفته‌تر نباشد به همان میزان پیشرفته است. این نشان‌دهنده درک بشدت ناچیز ما از تاریخ روسیه و اتحاد شوروی است و حتماً عکس‌العمل روسیه را به دنبال خواهد داشت و آن‌گاه [توسعه‌طلبان ناتو] خواهند گفت، ما همیشه می‌گفتیم که روس‌ها این‌طورند. اما این کاملاً غلط است.»

این حرف‌های جورج کنان است که در سال ۱۹۲۹ به وزارت خارجه ایالات متحده پیوست و در سال ۱۹۵۲ سفیر ما در مسکو بود. علاوه بر کنان، تام فریدمن هم در میان معدود مقالات روشنگرانه خود، از حماقت مطلق سنای ایالات متحده به سرش می‌کوبد که:

«پاسخ امریکا چه بود؟ گسترش ائتلاف دوران جنگ سرد ناتو علیه روسیه و هرچه بیشتر نزدیک شدن به مرزهای این کشور. آری به فرزندان و نوادگان خود بگوئید که شما در عصر بیل کلینتن و ویلیام کوهن، عصر مادلین آلبرایت و سندی برگر، عصر ترنت لات و جو لیبرمن زندگی کردید و در زمان شما، نظم پسا جنگ سرد زمانی ایجاد شد که غول‌های سیاست خارجی همه فکر خود را رویهم گذاشتند و ... موش زائیدند. ما در عصر کوتوله‌ها هستیم. تنها خبر خوب این است که ما در زمانی هستیم که عصر مردان بزرگی را که قدرت تخیل و شهامت داشتند، دیدیم.»

متأسفانه، اگر موضوع تنها متفکران «کوتوله» بود اولین حماقت گسترش ناتو می‌توانست تولد جنین مرده باشد. اما متأسفانه، موضوع فقط متفکران کوتوله نبود، بلکه وجود دلایان قدرتمند و منتفذ مجتمع نظامی صنعتی بود. به عبارت دیگر، دلیل نداشتن صلح بعد از پایان جنگ سرد ۴۴ساله، بودجه دفاعی ۵۰۷ میلیارد دلاری آن زمان امریکا (به ارزش دالر در ۲۰۱۲) نمی‌توانست خلع سلاح و انحلال خود را که شرایط عینی جهان آن را بروشنی می‌طلبید، تحمل کند. و به ویژه برای نئوکان‌ها، «بازهای»، سیری‌ناپذیر جنگ سرد که بر حزب جمهوری‌خواه تسلط داشتند، همگی مخالف آن بودند.

شکر خدا، سال‌ها بعد از برنامه دفاعی ریگان، جمهوری‌خواهان کنگره چنان به هزینه‌های جنگ معتاد شده بودند که حتی گسترش ناتو را در سال ۱۹۹۶ در برنامه حزبی خود قرار دادند. آنگاه، آنها بلافاصله بار دیگر پرحرفی‌های بی‌مایه صلح‌طلبانه در دنیائی که عاری از هرگونه تهدید نظامی مؤثر علیه امنیت میهن امریکائی باشد را شروع کردند. در واقع، دستور کار حزب جمهوری‌خواه در سال ۱۹۹۶، فرا رفتن به چیزی بیش از بازتولید فریب «ملت‌های اسیر**» نبود، ملت‌های پولند، بالتیک، هنگری، چک و دیگر کشورهای اروپای شرقی در طول جنگ سرد که وجداناً هیچ قصد بدی علیه ایالت متحده نداشتند. من به‌عنوان یک دستیار جوان در کنگره در دهه ۱۹۷۰، برای یکی از نمایندگان از ایلینوی کار می‌کردم که جاه‌طلبی‌های زیادی داشت. ما روی پیش‌نویس لایحه «ملت‌های اسیر» بیش از آنچه لازم بود کار کردیم، اما واقعاً حتی به اندازه قیمت کاغذی که روی آن چاپ شد، ارزش نداشت. آری واقعیت این است که جورج کنان کاملاً حق داشت. گسترش اولیه ناتو، که توسط مجلس سنای جمهوری‌خواه به دولت کلینتن تحمیل شد، به همان اندازه مصوبه‌های ملت‌های اسیر بی‌محتوا و احمقانه بود. این سیاست خارجی، از بازمانده مزخرفات اعلام شده در مانورهای انتخاباتی محافظ قدرت استخراج شده بود.

ما حزب صلح به اتکای قدرت هستیم... ما معتقدیم که امنیت و رفاه خانه و محل کار امریکائی‌ها در گرو تضمین امنیت ملی ما در دنیائی خطرناک است. این اصل در مبارزه طولانی ما علیه کمونیسم ثابت شد و - همان‌طور که رویدادهای اخیر به شکل غم‌انگیزی نشان دادند - امروز هم صادق است. دستاوردهائی که ما برای دموکراسی در سرتاسر جهان تحت رهبری دو رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه به دست آوردیم، اکنون در معرض خطر یک سیاست خارجی بی‌فرمان قرار گرفته است. ما قویاً از احیای دموکراسی در سرتاسر جهان به عنوان سنگ بنای سیاست خارجی ایالات متحده حمایت می‌کنیم. دموکراسی بهترین ضامن صلح است و احترام بیشتر به حقوق اساسی بشر و حاکمیت قانون را تضمین می‌کند.

اجازه دهید با تأکید مجدد بر این نکته شروع کنیم که امنیت اروپا برای امنیت ایالات متحده ضروری است و رهبری امریکا برای امنیت اروپا کاملاً ضروری است.

اتحاد آتلانتیک: روابط ما با کشورهای اروپایی باید بر اساس ائتلاف ناتو، که قوی‌ترین سنگر آزادی و ثبات بین‌المللی در جهان است، ادامه یابد. سیاست ما جهت تحکیم پیروزی خود در جنگ سرد در اروپا و ایجاد یک بنیان محکم برای قرن جدید صلح تلاش خواهد کرد. با همان ذهنیتی که رونالد ریگان خواستار ادغام اسپانیا در ائتلاف ناتو شد، ما خواهان گسترش فوری این چارچوب برای صلح به نحوی هستیم تا عضویت کشورهای اروپای مرکزی را، که تعهد جدی خود به آرمان‌های دموکراتیک را نشان داده‌اند که ناتو برای محافظت از آنها ایجاد شده است میسر سازد.

ما با مردم پولند، جمهوری چک و هنگری پیوندهای ویژه‌ای داریم. این کشورها - و دیگران - بحق بخشی از آینده اروپا هستند. همانطور که «باب دول» گفت: «این که بیل کلینتن به وطن‌پرستانی که زنجیر اسارت شوروی را پاره کرده‌اند گفته است برای عضویت ناتو باید منتظر شوند، توهینی به آنهاست». ما بشدت از درخواست باب دول برای ورود پولند، جمهوری چک و هنگری به ناتو تا سال ۱۹۹۸ حمایت می‌کنیم.

راستی، آیا این طور نیست که دلیل موفقیت «ملت‌های اسیر» پیمان وارسا برای پاره کردن «زنجیرها»ی خود آن بود که اول میهن‌پرستانی در مسکو در سال ۱۹۹۱ همین کار را انجام داده بودند؟ یعنی، با از بین رفتن اتحاد جماهیر شوروی سابق دیگر ادامه موجودیت ناتو دلیلی نداشت. آنچه جهان به آن نیاز داشت، یک اتحادیه جدید صلح بود که شامل همه کشورهای بلوک قدیمی شوروی - روسیه و همه کشورهای اسیر باشد.

روشن است که اتحادیه صلح هرگز فرصت ابراز وجود نیافت زیرا آنچه رئیس‌جمهور آیزنهاور در «خطابه خداحافظی» اش در سال ۱۹۶۱ گفت، درست بود. آیزنهاور علناً درباره قدرت بیش از حد مجتمع نظامی-صنعتی هشدار داده بود، اما تنها در پایان جنگ سرد در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که درستی آن ثابت شد.

به عبارت دیگر، توصیه بودجه دفاع ملی ۴۰۲ میلیارد دلاری (به ارزش دلاری در سال ۲۰۱۲) برای سال ۱۹۶۱ برای تضمین امنیت کشور آمریکا توسط آیزنهاور بیش از حد نیاز بود. به هر حال، این رقم نشان‌دهنده کاهش ۲۹ درصدی در شرایط واقعی نسبت به بودجه جنگ کوریا (۵۶۶ میلیارد دلار) ترومن بود که آیزنهاور در سال مالی ۱۹۵۳ به ارت برد. اما هنوز [این رقم] از نظر بزرگترین جنرال که دفتر بیضی (کاخ سفید - دفتر ریاست جمهوری ایالات متحده - م.) را اشغال کرده بود، همچنان برای بازدارندگی اتحاد جماهیر شوروی که در سال ۱۹۶۱ در اوج قدرت صنعتی و نظامی خود بود، کافی بود.

بنابراین، اگر ۴۰۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۱ کافی بود، واشنگتن به هیچ روی نیازی به افزایش مستمر رقم بودجه به ۵۰۷ میلیارد دلار (به ارزش سال ۲۰۱۲ دلار) تا زمان (سال مالی ۱۹۹۲) فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نداشت. بودجه دفاعی ایالات متحده در طول دهه ۱۹۹۰، بدون وجود هیچ قدرت نظامی صنعتی خارج از ناتو روی کره زمین، براحتی می‌توانست با کاهشی ۶۰ درصدی به ۲۰۰ میلیارد دلار برسد.

اما، همانطور که دیدیم، گسترش ناتو به جای برچیده شدن، چنانچه انتظار می‌رفت، راه فراری برای مجتمع نظامی-صنعتی بود. در واقع، ناتو به بخش بازاریابی سیاسی برای صنایع دفاعی تبدیل شد. این در مورد خرید تسلیحات توسط اعضای قدیمی ناتو که دیگر با هیچ تهدید امنیتی جدی مواجه نبودند، صادق بود؛ اعضای جدید ناتو از پیمان وارسا خواهان اثبات حسن‌نیت خود بودند، و خود پنتاگون مطابق ماده ۵ ناتو باید بزودی برای دفاع متقابل برنامهریزی می‌کرد، در حالی که در واقع چنین تعهداتی باید به صفر می‌رسید.

بنابراین، همانطور که دیدیم، دولت کلینتن قادر به تقسیم «سود سهام صلح» بنا بر وعده تاریخی دولت‌های دموکرات، نبود، زیرا نومحافظه‌کاران و جنگ‌افروزان جمهوری‌خواه همچنان به زدن بر طبل صلح از طریق قدرت و گسترش

ناتو ادامه دادند. انگار که این دومی -گسترش ناتو- ابزار روشنفکری گسترش دموکراسی بود، در حالی که این در عمل بهانه‌ای برای آغاز مجدد ریخت و پاش در هزینه تسلیحات جهانی بود.

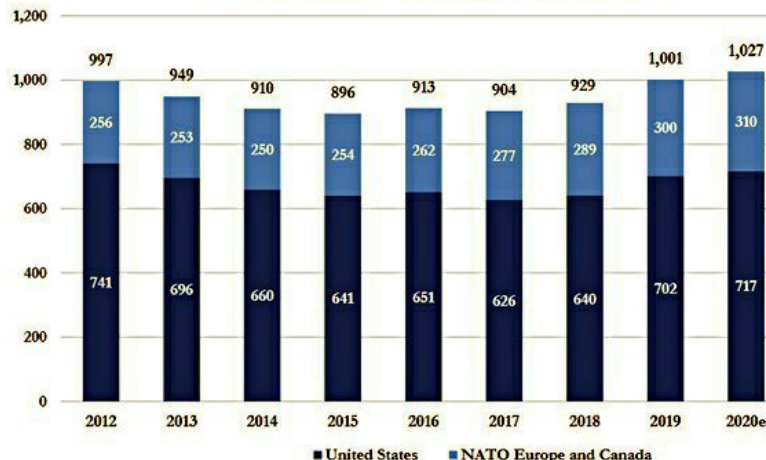
بدین ترتیب، بودجه دفاعی سال مالی ۲۰۰۱، هنگام خروج بیل کلینتن از دفتر بیضی شکل، معادل ۴۲۳ میلیارد دلار (به ارزش ۲۰۱۲) بود. اما این بودجه با وجود نشان دادن کاهشی ۱۴ درصدی نسبت به اوج سال ۱۹۹۲، همچنان بیش از دو برابر میزان واقعاً مورد نیاز بود.

علاوه بر این، زمانی که جمهوری خواهان به دفتر بیضی شکل بازگشتند و جنگ افروزان نومحافظه کار کنترل کامل دستگاه امنیت ملی را به دست گرفتند، زمان آغاز گرفتاری‌ها فرا رسید. پس از دو دوره ریاست جمهوری بوش جوان، دو جنگ تهاجمی و اشغال [کشورها] بدون بودجه و اضافه شدن هشت عضو دیگر به ناتو - اسلواکی، رومانی، بلغارستان، البانی، اسلونی، لیتوانی، استونی و لتونی - بودجه دفاعی سال مالی ۲۰۰۹ به ۷۰۲ میلیارد دلار (به ارزش ۲۰۱۲) رسید.

این نشان دهنده ۳۸ درصد افزایش نسبت به آخرین بودجه دفاعی ایالات متحده در دوران شوروی و ۷۲ درصد بیشتر از میزانی بود که آیزنهاور در اوج جنگ سرد ضروری می‌دانست. به عبارت دیگر، تا سال ۲۰۰۹، اتحادیه صلح در مسلخ مجتمع نظامی-صنعتی ذبح شده بود و بودجه دفاعی به معنای چیزی برای پرکردن شکم [سیری‌ناپذیر] این مجتمع بود. با بودجه ۷۰۲ میلیارد دلاری فضای زیادی برای اتاق‌های فکر، سازمان‌های غیردولتی و دلالان و پیمانکاران نظامی فراهم شد و دیوانگی‌هایی مانند پیشنهاد اضافه کردن اوکراین به ناتو و کودتای میدان با بودجه و اشنگتن در فیروزی ۲۰۱۴، در این دوران تبدیل به عادت شد.

بی‌شک باید به یاد داشت، زمانی که اوپاما قدرت را ترک کرد، در نتیجه فروکش کردن جنگ‌های خاورمیانه جورج بوش، ارزش روز بودجه دفاعی به میزان قابل توجهی کاهش یافته بود - از ۷۰۲ میلیارد دلار به ۵۷۲ میلیارد دلار در سال مالی ۲۰۱۷. اما نومحافظه‌کاران حزب جمهوری خواه کوچکترین کاری انجام ندادند. همانطور دیدیم، دونالد [ترمپ] آخرین هدیه جمهوری خواهان به مجتمع نظامی-صنعتی بود. از آنجائی که ترمپ کلاً احساس خوبی نسبت به «آمادگی» راکتی نداشت (چیزی که آنها رونالد ریگان را نیز به آن کشانده بودند)، در نهایت در حد یک رکورد تازه، هزینه‌های دفاعی واقعی را به ۶۷۴ میلیارد دلار (به ارزش سال ۲۰۱۲) بازگرداند و حتی به شکل احمقانه‌ای بقیه اعضای ناتو را هم زیر فشار گذاشت تا بیشتر هزینه کنند.

Graph 5 : Defence expenditure
(billion US dollars, based on 2015 prices and exchange rates)



همانطور که در نمودار زیر دیده می‌شود، هزینه‌های غیرامریکائی ناتو (منطقه‌آبی روشن) از ۲۶۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶ به ۳۲۳ میلیارد دلار (به ارزش ۲۰۱۵) در سال ۲۰۲۰ یعنی ۲۳ درصد افزایش یافت. بله داستان از این قرار بود که دونالد ترامپ نادان را با وجود غریزه درستش مبنی بر پایان دوران ناتو گنج کردند و در حالی که مشکل، افزایش بیش از حد هزینه نظامی بود، او را تشویق کردند تا با صرف هزینه بیشتر، مشکل تراز پرداخت ناتو را حل کند.

بنا بر رویارویی داغ کنونی در به اصطلاح خط «تماس» در جمهوری‌های جدا شده دونباس، به سختی بتوان تصور کرد که ولادیمیر پوتین، آن مهاجم پارانوئیدی شکست خورده باشد. بیچاره جورج کنان! واقعاً این آدم در قبرش می‌لرزد.

[اینجا](#)

* - دیوید استاکمن، نویسنده این مقاله، دو دوره نماینده کنگره از میثیگان بود. او همچنین رئیس دفتر مدیریت و بودجه در ریاست جمهوری رونالد ریگان بود. استاکمن پس از ترک کاخ سفید، ۲۰ سال به شکل حرفه‌ای در وال استریٹ کار کرد. او نویسنده سه کتاب، «پیروزی سیاست: چرا انقلاب ریگان شکست»، «تغییر شکل بزرگ: فساد سرمایه‌داری در امریکا» و «ترمپ‌زدگی! ملتی در آستانه نابودی... و چگونه آن را برگردانیم» است.

** «ملت‌های اسیر (Captive Nations)» اصطلاحی است که به زعم امریکا برای توصیف کشورهای با رژیم‌های «غیردموکراتیک»، که منظور کشورهای سوسیالیستی، به ویژه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود، به وجود آمد و با تصویب کنگره امریکا در سال ۱۹۵۹، در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور، به قانون تبدیل شد. یک گروه ضد کمونیست با نام «کمیته ملی ملل اسیر» که نقش کلیدی در آن بر عهده «لو دوبریانسکی»، اقتصاددان و دیپلمات امریکائی اوکراینی‌تبار، بود و همچنین شاخه ایالات متحده از «بلوک ملل ضد بلشویک»، طراح و لابی‌گران این قانون بودند. این قانون محمل لازم برای برنامه‌ریزی و اقدام با هدف سرنگونی تمام دولت‌های اروپای شرقی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و دموکراتیک را فراهم کرد.

اندکی بعد، در دوران ریاست جمهوری جان اف کندی، سومین هفته ماه جولای، «هفته ملل اسیر» نامیده شد. هدف از اعلام این هفته، سازماندهی کارزاری گسترده جهت تأثیرگذاری بر اذهان عمومی علیه کشورهای سوسیالیستی و سایر دولت‌های مخالف سیاست‌های امپریالیستی بود. این قانون شامل تمامی جمهوری‌های اتحاد شوروی، به اضافه منچوری، پولند، هنگری، چکسلواکی، رومانی، المان شرقی، بلغارستان، سرزمین اصلی چین، کوریای شمالی، البانی، تبت و ویتنام شمالی می‌شد.

همان زمان، گروهی از مؤرخان امریکائی با صدور بیانیه‌ای بر نادرست بودن اطلاعاتی که منجر به تصویب چنین قانونی شده تأکید کردند. از جمله مخالفان سرشناس این قانون، جرج کنان، کارشناس سیاست خارجی امریکا و سفیر وقت امریکا در یوگسلاوی معتقد بود ایالات متحده دلیلی برای تصویب این قطعنامه ندارد و کوشید تا جان اف کندی را از اعلام این هفته منصرف سازد.

آخرین رئیس جمهور ایالات متحده که فهرستی از کشورهای دارای رژیم‌های به زعم امریکا مستبد را مشخص کرد، جورج دبلیو بوش بود که در اعلامیه سال ۲۰۰۸ از بلاروس و کوریای شمالی نام برد و جانشین دمکرات او بارک اوباما هنگام اعلام هفته ملل اسیر در جولای ۲۰۰۹ گفت هرچند جنگ سرد به پایان رسیده، اما نگرانی‌های مطرح شده توسط آیزنهاور همچنان معتبر است.